



# جَنگَل من و پدر بزرگ

خدای مهربان، سلام!

خدایا تو چقدر خوب این همه جنگل را آفریده‌ای! من عکس جنگل بزرگی را به دیوار  
اتاقم زده‌ام. وقتی به آن نگاه می‌کنم، سرم گیج می‌رود. تو آن همه درخت و بوته و  
چمن را کاشته‌ای. خودت هم با ابرها و رودخانه‌ها به جنگل آب داده‌ای.

من امروز توی باغچه‌ی خانه، چند تا هسته‌ی لیمو، پرتقال و سیب کاشتم. با بیلچه‌ی  
کوچولوی بابابزرگ زمین را کندم و هسته‌ها را توی خاک گذاشتم. بعد، با آب پاش  
به آن‌ها آب دادم.

آخر هم، من و بابابزرگ نهال خرمالویی را کاشتیم که تازه خریده بودیم.

خدایا، نمی‌دانم هسته‌های من نهال می‌شوند

یا نه. نمی‌دانم نهال بابابزرگ

درخت می‌شود یا نه.

فقط این را می‌دانم که

کاشتن درخت خیلی لذت

دارد.

شاید درخت‌های من هم

سال‌ها بعد، با کمک تو،

جنگل بزرگ و قشنگی

شوند. جنگلی پُر از

درخت‌های سبز ...

